ای دعا از تو، اجابت هم ز تو...

ترجمه استاد کریم زمانی از دعای ابوحمزه ثمالی بخش چهارم

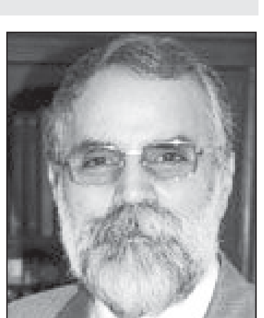

امیدت را استوار فرما

خداوندا، با تعهد به اسلام، به تو توسل جویم، و به حرمت قرآن به تو اعتماد کنم، و به دوستی پیامبر امّی قریشـــی هاشمی عربی تهامی مکی مدنی امید تقرب به پیشگاهت دارم.

اینک اُنســـی که با ایمان پیدا کرده‌ام، به وحشت و تنهایی مگردان؛ و پاداش مرا چون پاداش کسی که جز تو را پرستیده قرار مده؛ زیرا گروهی با زبان به تو گرویده‌اند تا بدین وسیله خون خود محفوظ دارند و اینان به آرزوی خود رسیدند؛ حال آنکه ما با زبان و دل به تو گرویدیم تا از ما درگذری.

اینک ما را بدانچه آرزومندیم، برســـان و امیدت را در ســـینه‌مان استوار فرما، و دل ما را زان پس که به راه آوردی، به کژی مکشان؛ و از پیشگاهت بر ما رحمتی آر که همانا تویی بسیار بخشنده.

پس به عزتت ســـوگند اگر از درگاهت رانی‌ام، هرگز از آن، پای درنکشم و از بسیار ستودنت دست برنکشم؛ از آن رو که سرورا، شناختی از بزرگواری و وسعت رحمتت در دلم پدیدار گشته.

اینک به ســـوی که روَد بنده، جز به ســـوی مولایش؟ و به که پناه آرد آفریده، جز به آفریدگارش؟

معبودا، اگر با زنجیرهای گران در بندم کشـــی، و عطایت را در حضور خلق از من بازداری، و دیدگان بندگانت را به رسوایی‌ام بگردانی، و فرمان به دوزخم دهی و میان من و نیکان، جدایی افکنی، امید از تو نگســـلم و آرزویم به عفو و گذشـــت، بازنگردانم و دوستی‌ات از دلم نرود، که من نی‌ام آن که از احسانت برخوردارم کنی و در این سرای سپنج، زشتی‌هایم بپوشانی و آن را از یاد ببرم!

چرا نگریم؟

ســـرورا، دوســـتی دنیا از دلم برون کن و پیوند ده مرا به زبده و برگزیده و خاندانش که بهترین آفریدگانت هســـتند و خاتم پیامبران محمد ـ درود خدا بر او و خاندانش باد ـ و مرا به مقام توبه و انابت به ســـویت رســـان، و یاری‌ام ده بر زاری بر خویش که عمرم به تأخیر در توبه و آرزوهای گذرا ســـپری کردم، و اینک به جایگاه نومیدان از خیر فرود آمده‌ام.

پس کیســـت پریش‌تر از من، اینک اگر بر این حال زارم به گور شوم؟ [افسوسا که] آن را برای آرمیدنم آماده نکرده‌ام و فرشی از کردار نیک برای غنودن نگسترده‌ام؛

و چرا نگریم؟ حال آنکه ندانم به کدامین بازگشتگاه می‌کوچم و می‌بینم نفســـم مرا فریفته و روزگارم به نیرنگم گرفته. و در این حال [عقاب] مرگ بالهای خود بر سرم گسترده!

چرا نگریم؟

گریَم برای دمی که جان از کالبدم شود!

گریم برای تاریکی گورم!

گریم برای تنگی لحدم!

گریم برای سؤال نکیر و منکر!

گریم برای برون آمدنم از گور، برهنه و خوار، و بار گران گناه بر دوش؛ گاه به راست و گاه به چپم نگرم: آنگاه که خلایق را در کاری جز کار خودم بینم. هر کس را در آن روز کاری اســـت که او را غیر خود بازدارد. رخســـاره‌هایی آن روز، گشـــاده و تابان و خندان و شادان بوَد، و رخساره‌هایی در آن روز، نشسته در غبار و تیره و خوار.

اعتماد به حق

سرورا، بر توست تکیه و اعتماد و امید و توکلم، و به ریسمان مهر و رحمت تو درآویخته‌ام. هر که را خواهی به رحمتت رســـانی، و هر که را دوست داری، به کرامت خویش ره بنمایی.

پس ستایش توراست، زان‌رو که دلم از آلایش شرک زدوده‌ای،

و ستایش توراست زان‌رو که زبانم به ستایشت گشوده‌ای.

آیا با این زبان بســـته سپاســـت گویم یا با سختکوشی در کارم خشنودت سازم؟

پروردگارا، زبانم در برابر سپاست به چه ارزد؟ و کردارم در برابر نعمت و احسانت به چه آید؟

معبودا، بخشـــندگی تو آرزویم گسترد و سپاسگزاری‌ات، کردارم پذیرفت.

ســـرورا، به تو گرایم و از تو هراســـم، و به درگاه تو آرزومندم؛ و آرزویم مرا به سوی تو کشانده؛

و ای یگانه‌ام،

همتم معتکف درگاه تو شـــد و رغبتم بدانچه نزد توســـت، پر و بال گشـــوده و گوهر امید و هراســـم از آن توست، و به تو انس دارد مهرم، و دست نیاز به سوی تو گشودم و ترسم را به ریسمان طاعت تو بسته‌ام سرورا.

ای نهایت آرمانم

دلم به یاد تو زید و به نیایشت، درد هراسم آرَمد.

اینک سرورا و امیدا، و ای نهایت آرمانم، میان من و گناهی که مانع همرهی طاعت توست، جدایی فکن.

همانا از تو خواهم از آنکه دیرگاهی است به تو امید بسته‌ام، و بزرگ طمعی به تو دارم که تو بر خود مهر و عطوفت واجب کرده‌ای. امر و فرمان توراست، تویی تنهای بی‌شریک، و جمله آفریدگان روزی‌خوارانند و در قبضه قدرت تو؛ و هر چیز در برابر تو خوار و خاکســـار اســـت، مبارکی تو پروردگار جهانیان.

معبودا، آنگاه که حجّتم گسلد و زبانم از پا سخت بازایستد و خرَدم به هنگام پرسشت پریشان شود، بر من رحم آور.

پـــس ای بزرگ امیدم، آنگاه که بینوایی‌ام شـــدت گیرد، نومیدم مساز؛

و مرا به نادانی‌ام از درگاهت مران و به بی‌تابی‌ام از زحمتت بازم مدار؛

به من بخش به خاطر فقرم و بر من رحم آور به خاطر ناتوانی‌ام.

سرورا، بر توست اعتماد و تکیه و امید و توکلم،

و به ریسمان مهر و رحمت تو درآویخته‌ام،

و به آستان تو بار فرو نهاده‌ام،

و به بخشش تو نیاز آورده‌ام؛

و به بزرگواری‌ات پروردگارا، دعایم آغاز کنم،

و برای فقر و فاقه‌ام به تو امید بسته‌ام،

و تنگدستی‌ام را به توانگری‌ات جبران کنم،

و زیر سایه عفوت ایستم،

و به سوی بخشندگی و کرَمت چشم فرا دوزم،

و به احسانت پیوسته نگرم.

پس مرا به آتش مسوزان که تویی جایگاه امیدم و در دوزخ جایم مده که تویی روشنی چشم من.

سرورا، گمانی که به کرم و احسانت دارم ناراست مگردان که همانا تویی مایه اعتمادم، و از پاداشت محروم مساز که تویی آگاه به فقرم.

معبودا، چون مرگم دررسد و هنوز کردارم مرا به تو نزدیک نساخته اعتراف به گناهم را وسیله عذرهایم به درگاه تو گردانم.

در پیشگاه حق

معبودا، اگر درگذری، کیست که از تو به گذشت سزاوارتر باشد؟ و اگر کیفر دهی، کیست که در داوری از تو دادگرتر باشد؟

رحم کن در این دنیا به غربتم،

و به گاه مرگ به اندوهم،

و در گور به تنهایی‌ام،

و در لَحد به بی‌کسی‌ام،

و چون برای حسابرســـی در پیشـــگاهت برخیـــزم، به خواری جایگاهم.

و بیامرز هر آن کرداری که از من سر زده و بر آدمیان پنهان مانده است، و ادامه ده آنچه بر من پوشاندی،

و رحم آور آنگاه که در بســـتر بیماری افتاده‌ام و دوستانم مرا این رو و آن رو گردانند؛

و بر من ببخشای چون بر سنگ غسالخانه درازم کنند و همسایگان نکوکارم مرا گردانند؛

و بر من مهر آور آنگاه که خویشانم اطراف جنازه‌ام گیرند؛

و بر من ببخش آنگاه که مرا بر دوش کشند و [سرانجام] تک و تنها در گورم به نزد تو وارد شوم؛

و رحم آور بر بیگانگی‌ام در این سرای نو تا آنکه جز به تو اُنس نگیرم.

سرورا، اگر مرا به خودم وانهی، هلاک شوم.

سرورا، اگر از لغزشم درگذری، از که داد خواهم؟ پس اگر عنایت تو در آرامگاهم نیابم، به که نالم؟ و اگر اندوهم نزدایی، به که پناه آرم؟

ادامه دارد

شعر پرتو و پرتو شعر

دکتر محمدعلی سلطانی

بخش اول

پس از ظهور اسلام ماندگاری و برقراری زبان و ادبیات فارســـی در غرب ایران، مدیون زاگرس‌نشینان از ارس تا اروندرود است. مردمان اهورایی‌اندیش این سرزمین در طی نهصد سال از قرن اول هجری تا ظهور دولت صفویه در کنار حراســـت و محافظت از زبان مادری خود همچون آذری، کُردی و لری و شاخه‌های آن، نگاهبان ادب فارسی بودند. در تاریکی‌های دو قرن سکوت و پانصد سال سلطهٔ عباسیان و امویان که در مقاطعی ســـخن را جز به زبان تازی و تحریر را فقط به مرسوم دستگاه خلافت جوْر مقبول و هر گفتگویی و نگارشی دیگر را ممنوع و مرتکب مجرم و محکوم شناخته و به گناه بی‌گناهی مجازات می‌شد. با همه اینها مردم این سامان زبان و ادبیات بومی را پاسداری کردند و آنچه بایسته و در توان بود، در احیا و باروری زبان فارسی کوشیدند و این فراز و نشیب و نگاهداری تا عصر صفویه ادامه داشت. آنچه روشن و آشکار است، صفویه نیز تا عهد شاه عباس اول دلسوزی درست برای زبان و ادبیات فارسی نبود. در دورهٔ شاه عباس به مقتضی ضرورت و روشنگری در فضای اندیشهٔ فقهی و فکری، تحرکاتی در توجه به زبان و ادبیات فارسی از حجره حوزه‌ها آغاز شـــد و سپس در تنگناهای تفکر غالب، شعر فارسی از اصفهان به هند کوچید و «سبک هندی» به وجود آمد که در جای خود به آن پرداخته‌ایم.

پشتوانه گرانسنگ اســـتوانه‌های ادب فارسی در خراسان و آذربایجان چون حکیم طوس فردوسی بزرگ، نظامی، خاقانی و...، این قُلهٔ خورشیدپرور را از ریزش و زلزله‌های وحشـــتناک و رانش‌های فاجعه‌بار به دور داشـــت. بر درختان دیرینه‌سال عرصهٔ ادب در زاگرس تذکره‌ها جز تعدادی انگشت‌شـــمار در ایام آل‌بویه از پارسی‌گویان قدَر، خبری نمی‌دهند و در عهد صفویه جرقه‌ها از حوزهٔ همدان آغاز گردید؛ زیرا به ســـبب معاهدات ایران و عثمانی تا دورهٔ شاه سلیمان صفوی و وزارت اعظم شیخ‌علی‌خان زنگنه، کرمانشاهان مدنیتی نداشـــت و در معاهدات به عنوان مزرعه‌ای از آن نام برده می‌شده.

شادروان دکتر مهدی درخشان ـ استاد فقید دانشگاه تهران ـ در کتاب «بزرگان و سُخن‌ســـرایان همدان از آغاز اسلام تا ظهور صفویه»، سی‌وسه شاعر را نام برده اســـت که برخی چون ابن‌حسول، ابی‌سرح همدانی، احمد بن بشّار، محمد بن علی القنبری، محمد بن بشار، وهب بن شاذان، شاعرانی تازی‌گوی بودند. «باباطاهر» در کوهپایه الوند آتشکدهٔ زبان بومی را برافروخته بود، «عراقی» که در پی قلندری روی به هندوستان نهاد و در دورهٔ صفویه تذکره‌هایی چون «تحفهٔ سامی»، «تذکرهٔ نصرآبادی»، «عرفات‌العاشقین» و... شاعران پارسی‌گوی همدان را معرفی می‌کنند؛ از جمله کلیم همدانی یا به قولی کاشـــانی شاعر قرن دهم و یازدهم که شادروان پرتو بیضایی در تصحیح دیوان او برای تأکید و تصریح به نسبت کاشانی، این بیت را با کم‌لطفی در دیوان کلیم از قلم انداخته است که:

داماِن خود از گریه نمودیم چو الوند
کردیم دوا داغ فراق همدان را

که اقتفا به این رباعی شمس همدانی شاعر قرن نهم است:

در آرزوی خزان، بهاری دارم
مشتاق اجل، جان فگاری دارم
از بس که به یاد همدان خون گریم
چون دامن الوند کناری دارم
(۱۳۷۴: ۶۱)

و کلیم به کاشان گرانقدر منسوب شد.

شـــاعر دیگر محمدهاشم احیاء همدانی از اجلهٔ علمـــا و حکمای زمان و مدرس علوم عقلی و نقلی در مدرسهٔ مشهور همدان که به سال ۱۱۳۶ در هجوم افاغنه و عثمانی به آن شهر به شهادت رسید. او سرایندهٔ این بیت است:

خمیازه کشیدیم به جای قدح می
ویران شود آن شهر که میخانه ندارد
(۱۳۷۴: ۲۱۷)

که «واله قمی» بیت او را این گونه تضمین کرده است:

یک نالهٔ مستانه ز جایی نشنیدیم
«ویران شود این شهر که میخانه ندارد»

و دیگر میرزا ابراهیم ادهم ـ فرزند قلندرمشـــرب رضی‌الدین آرتیمانی ـ که بســـیاری از ابیات معروف را ســـروده و کســـی او را نمی‌شناســـد! از جمله سروده‌هایش:

جز من کسی به مدرسه نامد ز میکده
خاکم به سر ترقی معکوس کرده‌ام

*

تعریف علی ز گفتگو ممکن نیست
گنجانیش بحر در سبو ممکن نیست
من ذات علی به واجبی کی دانم
اما دانم که غیر او ممکن نیست

*

در سینه دلم گم شده، تهمت به که بندم
غیر از تو در این خانه کسی راه ندارد
(۱۳۷۴: ۲۱۸ ـ ۲۱۹)

و ساقی‌نامهٔ رضی‌الدین آرتیمانی که شهرتی تمام در تذکرهٔ میخانه دارد. در خطهٔ شاهنامه‌خوانان زبردست لرســـتان پیوســـته به عصر هنر و تمدن و فرهنگ هزاره‌گر که گنجینه‌ای از آرای اندیشه‌های کهن به‌ویژه سروده‌های اسپند یارسانیان آتش‌بگی را در سایه روشن باســـتانی و تاریخی خود دارد علاوه بر ســـهمی قابل توجـــه از ماندگارهای باباطاهر در قرن چهارم هجری به ســـبب اقتدار والیان لرستان و نزدیکی آنان به دربار پادشاهان صفوی، چند شاعر پارسی‌گوی از آن سامان سروده‌هایشـــان در تذکرهٔ نصرآبادی به یادگار مانده است؛ از جمله ملا وارستهٔ چگنی امامقلی‌بیگ ـ معاصر شاه‌عباس دوم ـ که این بیت را از وی درج کرده‌اند:

از بس که چرخ کشتی دریادلان شکست
این بحر یک سفینه شد از تخته‌پاره‌ها

و دیگر عبدالله سلطان لرستانی، شاعر قرن یازدهم که این رباعی را از او نقل کرده‌اند:

از دل و دیده سراغت کردم
غافلت کردم و داغت کردم
آه دل تند چو شد می‌بینی
سینه فانوس چراغت کردم
(۱۳۴۳: ۵۷)

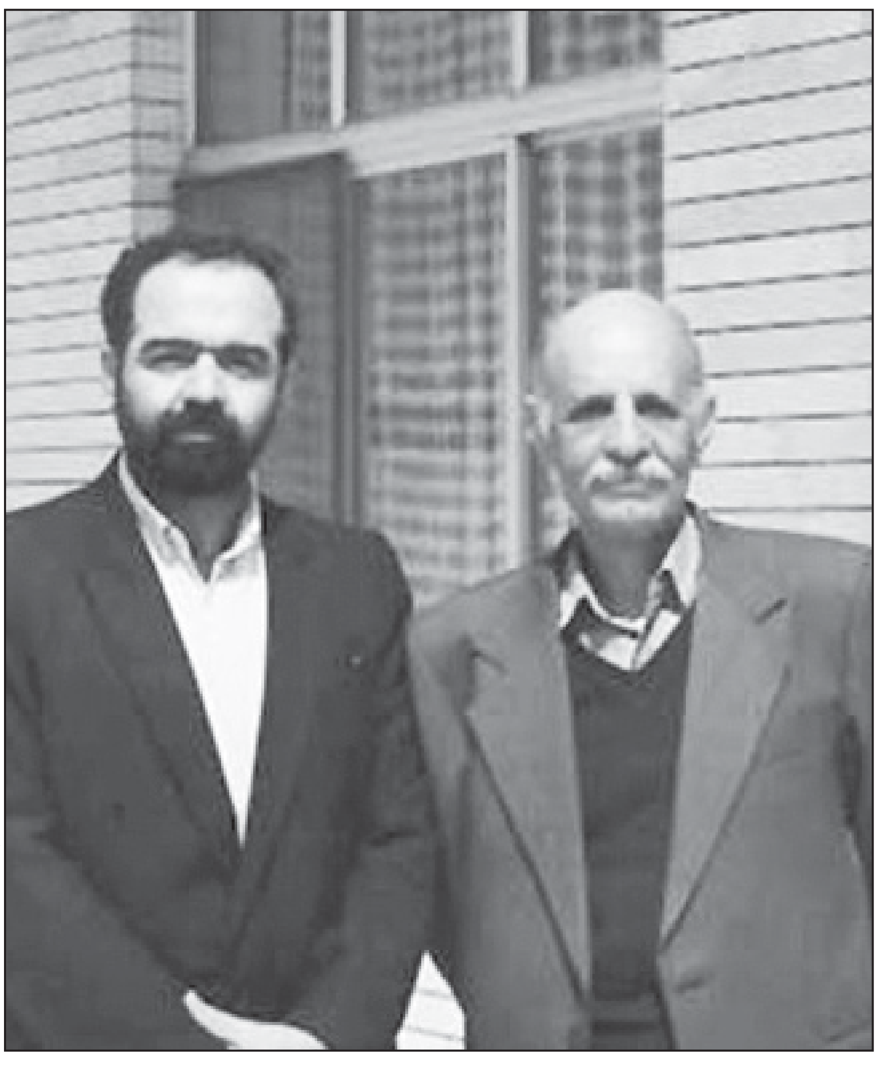

استاد پرتو کرمانشاهی و دکتر سلطانی

و... که شادروان علی‌محمد ساکی در اثر ارزشمند «جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان» که پایان‌نامهٔ دورهٔ لیسانس او بوده و با راهنمایی مرحوم استاد دکتر منوچهر ستوده با درجه ممتاز گذرانده و بعداً گویا چاپ و منتشر نموده است. تعدادی دیگر از شاعران پارسی‌گوی لر را ثبت و ضبط نموده است. روانش شاد.

در این نگرش آنچه بر ما آشـــکار می‌شود، این است که با تمام لطمات «دورهٔ بازگشت ادبی» سلسلهٔ قاجاریه با سیاست‌گذاری فرهنگی وسیع در ترویج زبان و ادبیات فارسی نقشی چشمگیر در این عرصه داشته و گذشته از قیاس و تطبیق و تکرار و ترمیم ادبی سبک بازگشت، با ایجاد انجمن‌های ادبی با حضور شاعران اعزامی که مقیم در مرکز ایالات و وابستهٔ والیان قاجار می‌شـــدند، سهمی بزرگ در این حرکت داشتند؛ زیرا جرقه‌های نافرجام ادبی دورهٔ صفویه طولی نکشید که در غرب ایران با هجوم افاغنه همه چیز بر هم ریخت و متأسفانه اتباع شاه احمد درانی و نزدیکانش با تمام پیوند ملی و میهنی و نژادی در ویرانی و خرابی، آنچه مغولان نکردند، به اتمام رساندند!

منابع و مأخـــذ معتبر تا اوایل قاجاریه در زمینهٔ شـــعر و ادب فارســـی در این سو سکوتی سنگین و غمگنانه دارند و تنها شاعران کُردی‌سرای ایران‌دوست در این برهه رســـالت خویش را در احیا و پاسداری از شـــاهکارهای ادب فارسی به انجام رسانده‌اند، در دورهٔ محمدعلی‌میرزای دولتشاه ـ حکمران کرمانشاهان و سرحددار عراقین ـ و استقرار حکومت امان‌الله خان والی کردســـتان در ســـنندج که سراسر ایران غربی را مأمور رتق و فتق بودند، شاعرانی فحل و قصیده‌سرایانی بزرگ چون خرم، الفت، اســـیر و... در کردستان ظهور کردند که میرزاعبدالله ســـنندجی متخلص به «رونق» (۱۲۶۵ق) در تذکرهٔ «حدیقهٔ امان‌اللهی» که به تصحیح مرحوم دکتر خیام‌پور ـ اســـتاد نامدار دانشگاه تبریز ـ چاپ و منتشر شد، احوال و آثار شاعران فارسی‌سرا در کردســـتان اردلان را ذکر کرده است و عموما به شیوهٔ مرسوم قصیده‌سرا بودند.

غزل این دوره بیشـــتر در آثار شـــاعران عارف و عرفای شـــاعر در طرایق تصوف قادریه و نقشبندیه و نعمت‌اللهیه تجلی داشـــت که در غرب ایران، گسترهٔ همدان تا حوالی بغداد را در بر می‌گرفت که در جای خود بدان پرداخته‌ایم. (رک: کُردها پرچمداران ادب فارســـی، انتشـــارات اطلاعات، تهـــران، ۱۳۹۴) برای نمونه از بزرگانی کـــه رضاقلی خان هدایـــت در تذکرهٔ ریاض‌العارفین آورده اســـت. در همدان حضرت مجذوب همدانی قطب طریقت نعمت‌اللهی، قدوه‌المحققین و مشهور به مجذوبعلیشاه صاحب بیت معروف:

مـــن نگویم خدمت زاهد گزین یا میفروش
هرکه حالت خوش کند، درخدمتش چالاک باش
(۱۳۰۵: ۳۰۵)

و دیگر در سلیمانیه شهر زور (در عراق کنونی) مولانا خالد قطب طریقت نقشبندیه که هدایت این بیت را از وی نقل کرده است:

اگر مرد راهی در دوســـت باز است
وگر قصه‌جویی حکایت دراز است
(۱۳۰۵: ۲۵۸)

همچنین مولانا خالص، شیخ عبدالرحمن طالبانی، پیر طریقت قادریه و صاحب دیوان فارســـی و غزل معـــروف با مطلع در شـــهر کرکـــوک (باز در عراق کنونی):

عقل می‌گوید به من هر دم که ترک یار کن
عشق می‌گوید که هی‌هی ترک این گفتار کن...

آینه کرمانشاه

اما در کرمانشـــاه جز یکی دو مورد از شـــاعران که در «تحفه العالم» میرعبداللطیف شوشـــتری از آنان نام برده شـــده اســـت (۱۳۶۳: ۱۷۸) و از جمله «نامی» و دیگر «شـــهاب کرمانشاهی» سرایندهٔ غزل ماده تاریخ مزار آقا ســـیدعباس‌بیگ مشعشعی در مجتمع آیینی گره‌بان با مطلع:

باز این چه ماجراست به خلق زمان بوَد
باز این چه ناله و چه خروش و فغان بود...

و مقطع:

کلک «شهاب» ازپی تاریخ زد رقم:
«جنت مکان سید جنت مکان بود»
(برابر با ۱۲۱۴ قمری؛ ۱۳۸۴: ۱۲۴)

بیشتر نضج ادب فارسی از دستگاه محمدعلی میرزا دولتشـــاه آغاز می‌شود و با حضور میرزا محمد بیدل مازندرانی و ظهور حسینقلی‌خان سلطانی کرمانشاهانی و شاگردش میرزا محمدجواد زنگنه جلیلی (شباب) و سایر شعرا در انجمن معروف «فصاحت»، سرودن شعر فارسی جان می‌گیرد که استادانی زبردست و کم‌مانند در شـــیوهٔ «بازگشت» و قصیده‌سرا بودند. در غزل به اقتفا و استقبال، آثاری از خود به یادگار گذاشته‌اند که با قصاید آنان فاصله بسیار دارد؛ اما در همین عرصهٔ غزل طهماسب‌قلی‌خان وحدت کرمانشاهی در استقبال در غزل دیوان شمس از حضرت مولانا خوش درخشید. غزل وحدت با مطلع:

آتش عشقم بسوخت خرقهٔ طاعات را
سیل جنون درربود رخت عبادات را

و مقطع:

«وحدت» از این پس مده دامن رندان ز دست
صرف خرابات کن جملهٔ اوقات را
(۱۳۷۷: ۱۷)

بررسی تحلیلی و تطبیقی این برهه را با عنوان «شعر فارسی کرمانشاه از بیدل تا بهزاد» در یادنامهٔ استاد یدالله بهزاد در مقاله یا بلکه رساله‌ای که این قلم به تفصیل تقدیم کرده است، می‌توان دید (رک: بر بلندای بیستون؛ یادنامهٔ استاد بهزاد کرمانشاهی، با مقدمهٔ دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی و دکتر میرجلال‌الدین کزازی، به خواستاری و اهتمام ناصر گلستانفر و دکتر ابراهیم رحیمی زنگنه، انتشارات معین، تهران، ۱۳۹۴).

با «وحدت» کرمانشاه در شعر فارسی پیشرو غزل در غرب ایران شد، و چنان بود تا در سقوط قاجاریه و روی کار آمدن پهلوی تا قبل و پس از شـــهریور ۱۳۲۰، سلطنت شعر فارسی با محوریت غزل در تبریز با ظهور «شهریار» استاد کم‌نظیر تشکیل شد و بر سراسر ایران فرهنگی ســـایه افکند؛ از خجند تا باکو و ایروان و استانبول تا گنبد آسمانی اقبال لاهوری، قلمروی به وســـعت فرهنگ اهورایی ایران را در بر گرفت و در غرب ایران چند تن پیمبران بودند و دیگر چهره‌ها پس از ظهور این چند تن، راه کمال پیمودند که هر کدام جایـــگاه خاص خود را دارند. در دههٔ چهل (۴۰) از آن چند تن در کرمانشـــاه که تعدادشان با درگذشتگان و حاضران از انگشتان یک دست بیشتر نبود، در رأس زیگورات شعر فارسی ایران غربی همچون مثلثی مجزا بر بنیاد سروده‌های غیرت کرمانشاهی و غزالی و... از سه تن (رشید، بهزاد، پرتو) تشکیل می‌شد. (۱۳۹۴: ۱۵۳ ـ ۲۳۸) که در این نوشتار در حد توان به بیان شخصیت، اندیشه و سرودهٔ پرتو می‌پردازیم.

فروغ پرتو

پرتو شـــاعری است مسلم و مسلط در سرودن و اندیشـــه و دریافت و درک و تصویرسازی و تفکر به معنای فلسفی آن. پرسشگری یکی از نمودهای مشخص و بارز سروده‌های پرتو است. اندیشهٔ جهانی او در بیان جایگاه انسان و رنجهای آدمی و در کنارش، نگاه بومی و پرداختن به زوایای تاریک و ژرف و هولناک اجتماعی زادگاهش کرمانشـــاه در سروده‌های فارسی و کردی و عامیانهٔ او که در دگرگونی‌های بعد از جنگ هشت‌ساله به تغییر و تحریف و دستکاری حافظه تاریخی جامعه جوان کشانیده شد و... از نمونه‌های ماندگار ادبی نیم قرن اخیر اســـت که آیندگان در تحلیل و بررسی آن به درســـتی‌ها و واقعیت دست خواهند یافت، با اینکه پرتو به هیچ وجه نســـبت فکری و هنری و ادبی و قلمی را با هیچ دســـتگاه و صداوسیمایی نپذیرفته و نمی‌پذیرد و تاکنون حتی برای یک آنیه و ثانیه با تمام تلاش خواستاران در جعبه‌های جادویی چهره ننموده تا جایی که یک کلام یا صورت و سلامی از او و حتی در صداوسیمای کرمانشاه یافت نمی‌شود و با آشنایی به تفکر و روش وی، جرأت روبرو شـــدن با او را نداشـــته‌اند که حدیث پتک بر سندان بود و آگاه بودم که صدها بار شبکه‌های درون و برون‌مرزی واسطه‌ها ساختند و توفیقی نیافتند.

نه آنکه «پرتو» نســـبت به این صدا و سیماها به دیـــدهٔ احترام ننگرد، هرگز او هر گام در جهت تنویر افکار عمومی را به گواه سروده‌هایش احترام می‌گذارد؛ اما معتقد اســـت که تأثیر یک سروده، یک تابلو، یک نغمه و... مهمتر از حضور ظاهری و ظهور تبلیغاتی و تحمیلی و احیانا کاذبی است که امروزه با هر ترفند و دسیسه‌سازی و واسطه‌بازی، شاعرنمایی یا شبه‌هنرمندی برای مطرح شدن در جعبه‌های جادویی پردازش می‌شود و به محض خروج از آن، در تابوت نسیان قرار می‌گیرد و به گورســـتان عدم می‌رود؛ زیرا به قول فروغ: «تنها صداست که می‌ماند».

پرتو شاعری است مسلط در سرودن و اندیشیدن و تصویرسازی. پرسشگری از مشخصات بارز شعر اوست. دغدغهٔ انسان و رنجهایش در کنار نگاه بومی و پرداختن به زوایای اجتماعی میهن، او را از ماندگاران ادبی معاصر قرار داده که آیندگان در تحلیل و بررسی وقایع، ناگزیر به آن رجوع خواهند کرد

ادامه دارد

همگام با مولانا

گفتگو با دکتر اسلامی ندوشن / کریم فیضی / بخش پایانی

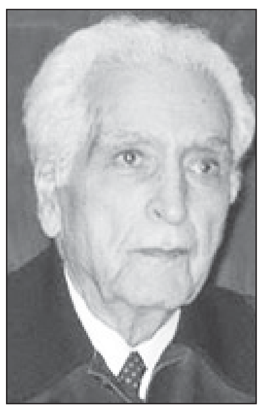

اشاره: سخن به اینجا رسید که در عرفان مهم خود جستجوست، مقصد آشیانه سیمرغ است، سیمرغ همان ســـی‌مرغ است؛ یعنی جمع مرغان، یعنی ابنای بشـــر در کلیت خود. اینک ادامه گفتگو:

لازمه این حرف این اســـت که برای مولانا تفاوتی میان جسم و جان نبوده. مهم کوشش و جوشش است.

او نتیجه کار را در کم شـــدن ثقل جسم، و بر وزنه جان افزودن می‌دیده است.

ممکن است برخی از مسائلی که مولانا طرح می‌کند قابل فهم باشـــد، ولی زبانی نباشد.

همین‌طور است. به نظر او در برخی از شئون باید سکوت کرد، چون از روال درک معمول خارج می‌شود.

آیا میان بهره مولانا از فرهنگ ایرانی و فرهنگ اسلامی موازنه وجود دارد؟

آنچه هست، آمیختگی است. ایران موجود برای او مطرح است که در اینجا یک وجه سوم است: نه ایران ایران است، نه اسلام اسلام. ایران موجود ترکیبی از ایران و اســـلام اســـت و در طی قرون به هم آمیخته شده‌اند، و دیگر بازشناخته نمی‌شوند که چه چیز ایرانی است و چه چیز اسلامی. مولانا وارث فرهنگی است که تا زمان او هفت قرن از آن گذشته بود؛ بنابراین پخته شده و پرورده شده و به‌خصوص در مسیر عرفان قرار گرفته. مسیر عرفان در واقع، روی دیگری از تفکر دینی است، با پنجره‌هایی باز و هوای آزاد. عرفان هم یک تفکر دینی است، یک تفکر ماورای طبیعت جویانه؛ یعنی هرچه هست و نیست تنها در زمین نیست و محسوس هم نیست. عالم دیگری هم‌هست که دین از جهتی به سراغش می‌رود و عرفان از جهتی دیگر.

درست است که در مولانا اسلام و ایران ممزوج شده‌اند، ولی اسلام مولانا بسیار پررنگ است. در خلال آنچه داستان‌های پیامبران مولانا و مفاهیم معنوی «مثنوی» را تشکیل می‌دهد، اثر چندانی از ایران دیده نمی‌شود.

ایران در لایه زیرین تفکر مولوی حرکت می‌کند. در حافظ هم موضوع از این قرار اســـت. در آن زمان، صحبتی از ایران در میان نیست. صحبت از فارس است و آذربایجان و سیستان. ایران در رو نیست؛ در لایه زیرین است. عرفان که هسته مرکزی تفکر مولاناست، آبشخور ایرانی دارد، زمینه‌ای از آن در ایران پیش از اسلام هم بوده است. در شاهنامه هم هست.

اساطیر ایرانی و تفکر ایرانی در مولانا محسوس نیست.

هفت قرن از ورود اسلام می‌گذشت که مولانا وارد میدان شد. آنچه در زمان او و از ایران موجود بود، کنه اندیشه و جوهره تمدنی آن بود که خود را با مقاومت به جلو کشانده، و در لایه‌ای عمیق ته‌نشین شـــده و با مســـلمانی اتصال یافته است. این مسلمانی در مولوی به گونه‌ای اســـت که با مسلمانی‌های دیگر تفاوت دارد؛ یعنی در همان زمان، اسلام ایرانی با اسلامی که در مصر یا اندونزی و جاهای دیگر وجود داشـــت، فرق داشت. این فرق از برخورد ایرانیت با اسلامیت ناشی می‌شود.

هرچند که وجه ایران ناپیداست.

ایران در آن لایه زیرین است و در فرهنگ بعد از اسلام همیشه وجود دارد.

در بیان شـــما، چیزی که در باب مولانا به گونه‌ای کشـــف و مطرح می‌شود، یگانگی در چندگانگی است. این حرف هم لطیف است، هم مشکل. در عین حال، تناقضی هم در آن ظاهر می‌شود. اینکه می‌گویید مولانا مظهر یگانگی در چندگانگی است، چه دلیلی دارد و از کجا ناشی می‌شود؟

مولانا اصولا قائل است که فرقه‌ها و اندیشه‌های مختلف، همگی از یک آبشخور آب می‌خورند و به طرف یک هدف پیش می‌روند. این به ظاهر چندگانگی‌است. اینکه یک مقصد در برابر باشد، باعث اســـت تا آنها در یک نقطه به هم برســـند و آن یگانگی است؛ یعنی این ظاهر چندگانه با یک حرکت به مقصد می‌رسد و یگانه می‌شود. مولانا به صراحت این موضوع را بیان می‌کند که:

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد   موسیی با موسیی در جنگ شد

او در جایی دیگر می‌گوید که همه ما مثل قلعه‌ای هســـتیم با کنگره‌های متفاوت، ولی کنگره‌ها همه وابسته به یک قلعه‌اند؛ بنابراین ابنای بشـــر با هر آیین و هر اندیشـــه و فرقه و مرامی، چون کاروانی هســـتند که در یک جهت حرکت می‌کنند. این‌حرف، حرف بزرگی اســـت که مولوی می‌گوید: موسیی با موسیی در جنگ شد. او حتی فرعون را در مجموعه‌ای به نام کل آفرینش می‌بیند که همه ما را در بر می‌گیرد. از این جهت، یگانگی در چندگانگی در مولانا محسوس است. دیگران هم کمابیش به این موضوع اشاره کرده‌اند، مثل سعدی که می‌گوید: بنی‌آدم اعضای یکدیگرند. مولوی بیش از همه روی این موضوع تکیه دارد.

قبل از مولانا این موضوع باز هم به صور مختلف طرح شده است، از جمله در منظومه‌های عطار.

درســـت است، عارفان ایرانی همگی بر این نظر بوده‌اند. طالب وحدت در برابر اندیشـــه‌های جدایی‌افکن، مثل جدایی آیین‌ها که اشخاص را از هم جدا می‌کرد و دو نفر در دو سوی یک مرکز از هم بیگانه تلقی می‌شدند. به نظر اینان آیین‌ها مانند دیواره‌هایی هستند که بشر را از هم جدا می‌کنند در حالی که همه در اصل یکسانند.

«دمساز دو صد کیش» بودن مولانا که اتفاقا عنوان کتاب خانم دکتر شیرین‌بیانی است، در ادامه همین یگانگی در چندگانگی قرار می‌گیرد، یا چیزی دیگر است؟

همان معنا را بیان می‌کند. مولانا خود را دمســـاز دوصد کیش می‌داند؛ یعنی من کســـی هستم که کیش‌ها همه در نظرم یکسان‌اند. همه آنها رهرو یک راهند.

*زندگی عشق و دیگر هیچ

اسلام‌هراسی در سینمای هالیوود

عباس عیسی‌زاده ـ کارشناس ارشد مدیریت رسانه

از میان وسایل ارتباط جمعی، احتمالا انواع تصویری آن نظیر تلویزیون و سینما بیشـــترین نقش را در ایجاد و استمرار ذهنیت پرغلط عامه مردم غرب در قبال اســـلام و مسلمانان ایفا کرده‌اند. در این نوشـــتار، با تمرکز بر هالیوود به عنوان قدرتمندترین و اثرگذارترین نمود سینمای امروز جهان، «اسلام‌هراسی در رسانه‌های تصویری غرب» مورد بررســـی اجمالی قرار می‌گیرد.

پیش از هر چیز، گفتنی اســـت که تصویر جایگاه ویژه‌ای در دستگاه ادراکی و روانی انســـان دارد. اگر پنج حس خود را به‌مثابـــه پنج دروازه ورودی روح تلقی کنیم، خواهیم دید که در نتیجه ارتباط با محیط اطراف و پدیده‌های پیرامونی، در هر شبانه‌روز، بیش از سه‌چهارم اطلاعات دریافتـــی از طریق حـــس بینایی، یعنی تصویر، به حوزه ادراکی ما وارد می‌شود و همین موضوع، عامل اساسی اثربخشی سینما، تلویزیون و دیگر اشکال رسانه‌های تصویری است. تصاویر به قدری اهمیت دارند که می‌تـــوان ادعا کرد گاهی یک تصویر تکان‌دهنده بر روی پرده عریض و یـــا در جعبه جادویی، از هزاران کلمه در مانـــدگاری و جاودانه کردن مفاهیم مؤثرتر است.

معمولا سینما و تلویزیون، به‌لحاظ «واقع‌نمایی» رسانه‌هایی پیشرو به شمار می‌روند؛ اما برخلاف تصور رایج، تصاویر و فیلم‌ها ضبط بی‌تکلف وقایع نیستند، بلکه تنها یکی از روشهای پرشمار «بازنمایی» محســـوب می‌شوند؛ بنابراین تصویر نیز همچون سایر اشکال بازنمایی به راحتی می‌تواند دستمایه اهداف و مقاصد خاص (به‌ویژه سیاسی) سازندگان آن قرار گیرَد. حتی در اوایل سده بیستم که هنوز زمان چندانی از تولد سینما نگذشته بود، غولهای استودیویی هالیوود به این امر واقف بودند؛ چنان‌که پس از جنگ جهانی اول آدولف زوکر ـ رئیس کمپانی پارامونت ـ با تأیید نقش سینما در تبلیغات سیاسی (پروپاگاندا) متذکر شد که فیلم‌های داستانی را نمی‌توان به عنوان «تفریح و سرگرمی» صرف تلقی کرد. ســـالهای جنگ بیش از پیش این واقعیت مسلم را اثبات نمود که به‌منزله ابزاری برای تبلیغات سیاسی و مسیری جهت انتقال افکار و دیدگاه‌ها، سینما در مقایسه با دیگر وسایل ارتباط جمعی، بی‌رقیب و بلامنازع است.

در همین راستا، طی سالهای متمادی در غرب، اســـلام و مسلمانان از طریق عکســـها، کارتون‌ها، فیلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی و به‌طور عام تصاویر منفی و غیرانسانی، معادل و همسنگ تروریسم، بربریت و خشونت معرفی شده‌اند. استمرار این گفتمان در رسانه‌ها و محافل سیاسی با هدف از میان بردن حساسیت عامه مردم غرب و ایجاد ترس و نفرت مشـــروع علیه اسلام و مسلمانان صورت پذیرفته و در نهایـــت، موجب تقویت و ترویج اسلام‌هراسی شده است.

یکه‌تازی هالیوود

بر ایـــن اســـاس، جذاب‌ترین و پایدارترین نحوه انتقال اطلاعات، ارتباط تصویری اســـت و مظهر کامل تصویر، سینماست. ســـینما به‌منزله یک رسانه همگانی و پدیده‌ای مدرن، نقش به‌سزایی در به‌کارگیری شیوه‌های جدید برای القای نگرش و ایجاد ذهنیت‌های خاص نسبت به هستی، مکاتب فکری، ادیان، فرهنگ‌ها، ایدئولوژی‌ها، گروه‌ها و اقوام دارد. امروزه جهان غرب و در رأس آن ایالات متحده، به قدرت تأثیرگذاری شگرف سینما پی برده اســـت و از این طریق می‌کوشد تا ایدئولوژی‌ها، دیدگاه‌ها، مواضع، مفاهیم و سبکهای زیستی مورد نظر خود را در گســـتره فرهنگ جهانی پراکنده سازد و به‌تدریج در ذهن مخاطبان نهادینه کند.

معضل بسیار نگران‌کننده‌ای که در دهه‌های اخیر پررنگ‌تر از قبل می‌نماید، سیطره مطلق اساطیر هالیوودی بر فرهنگ جهانی است. به‌سبب دسترسی گسترده از طریق شـــبکه‌های متعدد تلویزیونی و آثار سینمایی، اکنون امریکا به بزرگترین صادرکننده محصولات رسانه‌ای بدل شده، در این عرصه یکه‌تازی می‌کند و مخاطبان به مراتب بیشـــتری را در قیاس با ســـه یـــا چهار دهه پیش تحت پوشـــش و نفوذ خود دارد. ادعای گزافی نیست اگر بگوییم امروزه هر شـــخصی در هر نقطه از جهان، به اشکال و شیوه‌های گوناگون در محدوده دسترسی فیلم‌های هالیوودی قرار دارد. داستان‌های خیالی سینمایی خلق و پرورانده شـــده، به سرتاسر دنیا توزیع می‌گردد و به‌دست مخاطبان میلیاردی در بیش از صد کشـــور، از ایسلند تا تایلند می‌رسد. مهمتر این که هر آنچه هالیوود به نمایش در می‌آورد (مثلا در باب بازنمایی منفی مسلمانان)، نه تنها بر مخاطبان عادی، بلکه به همان اندازه و شاید هم بیشتر بر فیلم‌سازان بین‌المللی اثر می‌گذارد!

این فراگیری و جهان‌شمولی مختص امریکا و هالیوود اســـت و هیچ یک از پیشتازان و صاحبان هنر- صنعت سینما از جمله فرانسه، آلمان، روسیه، انگلستان، ایتالیـــا و... از چنین موقعیتی برخوردار نیســـتند؛ بنابراین در میان محصولات رسانه‌ای موجود، سینمای هالیوود در ارائه بازنمایی‌های رســـانه‌ای از جهان خارج، موقعیت منحصربه‌فرد و بی‌بدیلی دارد.

گذشـــته از این، هالیوود علاوه بر تولید ســـرگرمی، ترویج مدرنیته غربی و مشروعیت‌بخشی به اقدامات سلطه‌جویانه (هژمونیک) امریکا در سطح جهان را در دستورکار خود قرار داده است. در همین زمینه، دشمن‌سازی عربها و مسلمانان به یکی از مهمترین رسالت‌های آن، خصوصا پس از فروپاشـــی کمونیسم تبدیل شده، هرچند هالیوود در طول عمر بیش از صد ســـاله‌اش هرگز روی خوشی به اسلام نشـــان نداده است. فیلیپ جیرالدی* در سال ۲۰۱۳ در مقاله‌ای تحت عنوان «چرا از آنـــان متنفریم: عربها از منظر غرب»، با تأیید ادعای فوق، می‌نویسد: «برای توضیح و تبیین این نفرت باید به سراغ فیلم‌های اولیه هالیوودی برویم که عربها را یک مشت وحشی قانون‌گریز توصیف می‌کردند که نابخردانه در مقابل تمدن‌های پیشرفته اروپایی قیام کرده‌اند.»

البته مسلمانان تنها قربانیان بازنمایی خصمانه و غرض‌ورزانه سینمای امریکا در طول حیات آن نبوده‌اند و هالیوود در موارد مشابه دیگر، سابقه‌ای حتی بدتر از این‌بر جای گذاشته است؛ از جمله بازنمایی نژادپرستانه سیاه‌پوستان و بومیان ایالات متحده، لاتین‌تبارها و همچنین ژاپنی‌های ســـاکن این کشور در زمان جنگ جهانی دوم که عواقب هولناکی بر زندگی روزمره ایـــن اقلیت‌ها تحمیل کرد؛ برای مثال در فوریه ۱۹۴۲ صد هزار ژاپنی- امریکایی از خانه‌های خود رانده شده، در کمپ‌های مخصوصی زندانی شدند! یا سیاهان که برای دهه‌ها از حقوق ابتدایی شهروندی خود از جمله اشتغال و حق رأی محروم بودند و نیز کشـــتار و قتل‌عام وحشیانه بومیـــان امریکا که همه و همه از طریق توجیه و مشروعیت‌دهی رسانه‌ها و به‌ویژه هالیوود میسر شدند.

رابرت آلتمن ـ کارگردان سرشناس امریکایی ـ از جنبه دیگری به نقد هالیوود پرداخته است. او هالیوود را به مدل‌سازی سهوی و ناآگاهانه برای حملات تروریستی متهم می‌کند و می‌پرســـد: «آیا فیلم روز اســـتقلال۱ (۱۹۹۶) که در آن نیویورک و لس‌آنجلس، بزرگترین شهرهای ایالات متحده و واشنگتن پایتخت آن مورد هجوم بیگانگان قرار می‌گیرند و کاخ سفید به‌عنوان نماد قدرت این کشور متلاشی می‌شود، نمی‌توانست به‌منزله الگویی برای حوادث ۱۱سپتامبر قلمداد شود؟ و یا شباهت بسیار عجیب آتش گرفتن و سقوط ساختمان در فیلم آسمانخراش جهنمی۲ (۱۹۷۵) با فروریختن برجهای دو قلو چگونه قابل توجیه است؟»

شگردهای هالیوود

هالیوود بـــرای القای پیام‌های خود و تأثیرگذاری بیشـــتر آنها، از شگردهای خاصی بهره می‌برد. جک شاهین ـ استاد ارتباطات دانشـــگاه ایلینویس جنوبی ـ با استفاده از ضرب‌المثلی عربی به یکی از مؤثرترین این تاکتیک‌ها اشاره می‌کند: «با تکرار، حتی میمون هم یاد می‌گیرد». این ضرب‌المثل معروف عربی به موجزترین شکل، اهمیت تکرار را در امر آموزش بیان می‌کنـــد؛ این که ما چگونه با انجام پیاپی یک فعالیت یا تجربه جدید، بر آن مسلط می‌شـــویم؛ برای مثال، کودکی را در نظر بگیرید که با همین روش ساده، اعداد و حروف الفبا را می‌آموزد و یا دانش‌آموزی در رده‌های بالاتر که تاریخ دقیق وقایع و فرمول‌های ریاضی را به‌خاطر می‌سپارد. به همین قیاس، هالیوود طی بیش از صد ســـال گذشته، از شیوه تکرار به‌مثابه یک ابزار آموزشی همواره اثرگذار بهره جسته، افکار عمومیَ را به سمت و سوی مطلوب خویش سوق داده است؛ بنابراین مخاطب با تماشای مکرر یک مضمون، در فیلمی پـــس از فیلم دیگر، طرزتلقی خاصی از مسلمانان و یا اقلیت‌های دیگر می‌یابد.

شگرد مهم دیگر تداعی معانی است. روش «تداعی معانی» و «شرطی‌ســـازی» ذهن، فرایندی اســـت که در آن مخاطب موضوعی را با موضوع دیگر پیوند می‌دهد و مواجهه او با هر ایده، شخص، مسأله یا رویدادی، در صورت داشتن تناسبی اندک با ذخایر فکری و عناصر مألوف و معهود ذهنی او، می‌تواند همه آن ذهنیت را فعال ســـازد و به سطح خودآگاه هدایت کند؛ برای مثال، ذهن یک فرد ممکن است با استشمام بوی عطری خاص، به شخص، مکان یا واقعه معینی منتقل شود، صرفا به دلیل آنکه قبلا این عطر را از آن شخص یا در آن مکان یا مقارن با وقوع حادثه‌ای خاص استشمام کرده است. بالاتر اینکه ممکن اســـت دهها خاطره دیگر نیز از طریق این استشـــمام، در ذهن او صرفا به‌ســـبب برخی تناسبات ذهنی ناشناخته تداعی شود.

مهمتریـــن قواعد تداعی معانی که سینمای هالیوود در ترویج فرهنگ نفرت و هراس از اسلام استفاده می‌کند، عبارتند از:

مجاورت یا همزمانی: وقتی دو شیٔ یا دو رویداد از لحاظ زمانی و مکانی متقارن با هم یا نزدیک به‌هم باشند، همدیگر را تداعی می‌کنند.

مشابهت یا همانندی: امور مشابه باعث تداعی یکدیگر می‌شـــوند. این شباهت می‌تواند موضوعی، مفهومی یا واژگانی باشد.

تضاد: تضاد و تقابل دو شیٔ نیز باعث تداعی یکی به‌واسطه دیگری می‌شود.

علّـــی و معلولـــی: دو چیز که دارای نســـبت علّی و معلولی باشند، موجب تداعی یکدیگر خواهند شد.

بنابراین برنامه‌های اسلام‌ستیز هالیوود بر چهار اصل مهم شرطی‌سازی و تداعی معانی مبتنی اســـت. هالیوود سعی دارد تـــا با گره زدن یک آموزه، شـــخصیت، ارزش، هنجار یا آرمان اسلامی با رفتارهای خشن، غیرانسانی، توجیه‌ناپذیر و نفرت‌زا، موجبـــات تداعی این دو و آثار متعاقب و قهری آن را در ذهن و نفس مخاطب فراهـــم آورد تـــا او هر بار با دیدن و یا شـــنیدن یکی، به‌صورت ناخودآگاه، به دیگری انتقال یافته، ذهن و روانش درگیر شـــود. برای نمونه، شرطی‌سازی اذان با تصاویر و صداهای ناهنجار مانند همراه شدن پخش اذان با صحنه‌های مشمئزکننده روابط جنســـی در فیلم‌های «زنان بدون مردان» اثر نشـــاط و «فصل کرگدن» اثر قبادی. و یا استفاده تروریست‌ها از اذکار اسلامی هنگام انجام عملیات تروریستی نظیر الله‌اکبر، سبحان‌الله، لااله الاالله و....

پی‌نوشت‌ها:

* افسر سابق آژانس اطلاعات مرکزی ایالات متحده (CIA) و چهره رسانه‌ای مشهور؛ اخیرا اظهـــارات جنجالی جیرالدی در باره یهودیان و اســـرائیل موجب قطع همکاری ۱۴ساله او با نشریه (The American Conservative) شد؛ اظهاراتی از قبیل اینکه: «یهودیان امریکا، پدیدآورندگان جنگهای این کشورند»، «اسرائیل حقیقتا خطرناک است» و...

1 . Independence Day

2. The Towering Inferno

منبع:

جعفری‌نژاد، مســـعود و محمدرضا قائدی. (۱۳۹۲). «عملیات روانی هالیوود در گسترش موج اسلام‌هراسی». مطالعات عملیات روانی ۱۰(۳): ۱۱۳-۱۳۴.

شـــرف‌الدین، سیدحسین و سیدمهدی گنجیانی. ۱۳۹۲. «هالیوود و توطئه اسلام‌هراسی». معرفت فرهنگی اجتماعی ۴(۴): ۹۹-۱۲۵.

گیویان، عبدالله و محمد ســـروی‌زرگر. ۱۳۸۸. «بازنمایی ایران در ســـینمای هالیوود». تحقیقات فرهنگی ایران ۲(۴): ۱۴۷-۱۷۸.

Haddad, Yvonne, and Nazir Harb. 2014. «Post-9/11: Making Islam an American Religion.» Religions 5(2): 477-501.

Kellner, Douglas. 2004. «9/11, Spectacles of Terror, and Media Manipulation.» Critical Discourse Studies 1(1): 41-64.

Shaheen, Jack. 2003. «Reel Bad Arabs: How Hollywood Vilifies a People.» The AAA of Political and Social Science 588(1): 171-193.